

فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم
سال اول (۱۳۹۰)، شماره چهارم

آیات موهم اختلاف و قواعد تفسیر

اسمعیل سلطانی بیرامی^۱

چکیده

اثبات اعجاز قرآن، در پیراستگی از اختلاف، مشروط به فقدان اختلاف در قرآن و پاسخ‌یابی آیات موهم اختلاف است. صرف نظر از انگیزه مدعیان اختلاف در آیات قرآن، علت توهم اختلاف، در نظر نگرفتن مبانی و قواعد صحیح در تفسیر آیات است. در زمینه آیات موهم اختلاف، دسته‌بندی‌های مختلفی صورت گرفته است که به نظر نویسندگان، تقسیم بر اساس سبب و علت توهم اختلاف، روش صائب در این زمینه است تا هم مخاطب با علت به وجود آمدن شبهه آشنا شود و هم، توان پاسخ‌گویی به شبهات را یاد بگیرد. روش صحیح در پاسخ دادن به شبهات پیرامون آیات موهم اختلاف در قرآن نیز، شناسایی علت توهم اختلاف (در نظر نگرفتن یکی از قواعد تفسیر) در هر دو آیه موهم اختلاف و پاسخ دادن به شبهه بر اساس قاعده یاد شده است.

واژگان کلیدی: اعجاز قرآن، اختلاف، شبهات اعجاز، پاسخ‌ها، قواعد تفسیر.

۱. استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) / soltani@qabas.net

مقدمه

یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم که تعداد زیادی از مفسران و قرآن پژوهان بر آن تأکید دارند، عدم اختلاف در قرآن است. اثبات اعجاز قرآن، در پیراستگی از اختلاف بر پیش فرضها و مقدماتی استوار است. یکی از آن مقدمات، پاسخ‌گویی به شبهات و آیات موهم اختلاف و تناقض است که این مقاله به بیان ادعای وجود اختلاف در آیات و نقش قواعد تفسیر در پاسخ‌گویی به آن و نقد و بررسی برخی شبهات در این زمینه می‌پردازد.

مسئله پاسخ‌گویی به آیات موهم اختلاف از صدر اسلام تا کنون مورد توجه بوده است. پاسخ‌های امیر مؤمنان علی (ع) (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۲۵۵) و امام صادق (ع) (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۳۶۳) به برخی آیات موهم اختلاف که از سوی زنادقه مطرح می‌شد و نیز، پاسخ امام حسن عسکری (ع) به اسحاق کندی که ادعای تناقض در قرآن را داشت (ابن شهرآشوب، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۴۲۴/مجلسی، ۱۳۷۶، ج ۱۰، ص ۳۹۲ و ج ۵۰، ص ۳۱۱) و نیز پاسخ‌های ابن عباس به برخی آیات به ظاهر دارای اختلاف (سیوطی، بی‌تا، ج ۳-۴، ص ۸۸) از نخستین آثار در این زمینه است.

برخی از دانشمندان نیز در طول تاریخ با تألیف کتاب‌هایی به گمانه اختلاف در آیات پاسخ گفته‌اند. این کتاب‌ها شامل کتب مستقل در این زمینه و کتاب‌هایی که بخشی از آن به این موضوع مربوط است، می‌شود که به ترتیب تاریخ عبارتند از: ابن قتیبہ دینوری (م. ۲۷۹ ق)، در دو کتاب «تأویل مشکل القرآن» (صص ۶۵-۸۵) و «کتاب المسائل و الأجوبه فی الحدیث و التفسیر»؛ ابوبکر باقلانی (م. ۴۰۳ ق) در کتاب «الانتصار للقرآن» (ج ۲، صص ۵۶۷-۷۰۱)؛ قاضی عبد الجبار بن احمد همدانی (م. ۴۱۵ ق)، در سه کتاب «متشابه القرآن» و «المغنی فی ابواب التوحید و العدل» (جزء ۱۶، صص ۳۸۶-۳۹۶) و «تنزیه القرآن عن المطاعن»؛ محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی (م. ۵۸۸ ق) در کتاب «متشابه القرآن و مختلفه»؛ محمد بن ابی‌بکر بن عبد القادر رازی (م. ۶۶۶ ق) در کتاب «تفسیر اسئله القرآن المجید و اجوبتها»؛ بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی (م. ۷۹۴ ق) در کتاب «البرهان فی علوم القرآن» (ج ۲، صص ۵۳-۷۸)؛ جلال الدین سیوطی (م. ۹۱۱ ق) در «الاتقان فی علوم القرآن» (ج ۳-۴، صص ۸۸-۱۰۰)؛ محمدباقر مجلسی (م. ۱۱۱۱ ق) در «بحار الانوار» (ج ۹۲، صص ۱۴۱-۱۵۶)؛ محمد امین عمری (م. ۱۲۰۳ ق) در «تیجان البیان فی مشکلات القرآن»؛ محمد امین جکنی شنقیطی در کتاب «دفع ایهام الاضطراب عن آیات الكتاب»؛ محمد متولی شعراوی در کتاب «معجزة القرآن الکریم»

(صص ۶۳-۸۱)؛ علی المحرقی در «متناقضات القرآن، ردّ علی مزاعم المستشرقین»؛ محمد هادی معرفت در کتاب «شبهات و ردود حول القرآن الکریم» (صص ۲۴۳-۳۰۳).

یکی از کاستی‌های کتب یاد شده، بیان آیات موهم تناقض و پاسخ آن، بدون بیان ریشه و علت توهم اختلاف و دسته‌بندی شبهات است. کتب تفسیری نیز ضمن تفسیر آیات به صورت «ان قلت» برخی آیات موهم تناقض را مطرح و پاسخ داده‌اند. برخی آثار نیز تنها به بیان شبهات بدون پاسخ آن پرداخته‌اند (مانند کتاب دکتر روشنگر با نام «بازشناسی قرآن» و آثار ناهد محمود متولی؛ عبدالله عبد الفادی؛ خالد عبد الرحمن و برخی سایت‌ها و وبلاگ‌ها).^۱ طرح شبهات فراوان از طرف مخالفین و ضرورت پاسخ‌گویی به آنها در قالب یک دسته‌بندی منطقی و هدفدار همراه با بیان ریشه و علت توهم اختلاف، تحقیق در این موضوع را ضروری می‌نماید.

نوشتار حاضر با چهار ویژگی و تمایز فراهم آمده است: اول آن که به علت‌یابی توهم اختلاف در قرآن می‌پردازد. دوم آن که به جای پاسخ دادن به تمام آیات موهم اختلاف، به بیان رویکردی روشمند می‌پردازد و برای مخاطب این امکان را فراهم می‌سازد که در شعاع این رویکرد و در مواجهه با شبهات جدید، خود بتواند بدان پاسخ دهد. سوم آنکه شبهات را نوع‌بندی می‌کند تا با یک پاسخ، همه شبهات مشابه و هم نوع آن پاسخ یابد و نیازی به تکرار پاسخ در موارد مشابه نباشد و چهارم آن که نمونه‌ای از آیات موهم اختلاف را با همین شیوه پاسخ می‌دهد.

پیش از بیان دسته‌بندی آیات موهم تناقض و بیان روش صحیح پاسخ‌گویی به آنها، لازم است با انگیزه مدعیان اختلاف در قرآن و علت توهم اختلاف آشنا شویم.

انگیزه مدعیان اختلاف و تناقض در قرآن

با ملاحظه ادعای تناقض در آیات و موارد متعدد آن، روشن می‌شود که انگیزه مدعیان تناقضات یکسان نبوده است. برخی از آنان از این کارشان انگیزه مثبتی داشتند، مانند تلاش در راستای پی بردن به الهی بودن قرآن، یا فهم آیات این کتاب آسمانی. از این رو، وقتی پاسخ

آیات موهم تناقض را می‌شنیدند دست از ادعای خویش برمی‌داشتند، مانند زندیقی که پس از شنیدن پاسخ‌های امیر مؤمنان علی (ع) مسلمان شد. (طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۴۰)

برخی دیگر از مدعیان تناقض در قرآن، انگیزه‌ای جز اسلام‌ستیزی نداشتند؛ زیرا شبهاتی را که بارها در کتب تفسیری و غیره پاسخ داده شده جمع‌آوری کرده و با حذف جواب به عنوان شبهه جدید طرح می‌کنند که بیشتر خاورشناسان در این دسته قرار می‌گیرند. آنان با انگیزه‌های مختلف به تحقیق در قرآن اقدام کرده و می‌کنند. عده‌ای در مقام دفاع از مسیحیت و به انگیزه دینی و تبشیری، گروهی با هدف‌های سیاسی و استعماری و برخی با انگیزه علمی یا اقتصادی به این کار اقدام می‌کنند. (شاکر، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۶۶) کتاب‌های آنان که بهترین سلاح در مبارزه با اسلام است، مورد استقبال قرار می‌گیرد. آنان در پی اثبات تجربه دینی و وحی نفسی بودن قرآن هستند و برای رسیدن به اهداف خویش از هیچ تلاشی مضایقه نمی‌کنند. از جمله این که سراغ برخی آیات قرآن می‌روند و ادعای تکراری تناقض درباره آنها را در قالب و شکلی زیبا به گونه‌ای که جدید و مهم جلوه کند، ارائه می‌دهند.

ناگفته نماند که خود قرآن از وجود آیاتی خبر داده است که ممکن است مستمسک برای منحرفان قرار گیرد، آنجا که می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾: (اما کسانی که در دل‌های آنان انحراف (از حق) است، برای فتنه‌جویی و طلب تأویل (یافتن معنی نادرست)، از این کتاب از آنچه متشابه است پیروی می‌کنند).

(آل عمران / ۷)

علت توهم اختلاف و تناقض در قرآن

صرف نظر از انگیزه‌های ستیزه‌جویانه با قرآن و پیامبر (ص) و خواستگاه (منشأ درون قرآنی مانند وجود تشابه در قرآن) توهم اختلاف، علتی (برون قرآنی) که باعث شده عده‌ای با قصد یا بدون قصد، گمان یا اعتقاد پیدا کنند که در آیات قرآن کریم اختلاف و تناقض وجود دارد، در نظر نگرفتن مبانی و قواعد صحیح در تفسیر آیات قرآن است در حالی که فهم و تفسیر قرآن نیازمند اتخاذ مبانی و قواعد مبتنی بر بدیهیات عقلی، قطعیات و مسلمات شرعی و ارتکازات عقلایی است و تنها بر مبنای استحسان و قیاس نمی‌توان به تفسیر آیات پرداخت و تفسیری که بر پایه غلط و بدون در نظر گرفتن مبانی و قواعد صحیح باشد، نتیجه‌ای جز

بدفهمی و اختلاف در تفسیر یا توهم تناقض در آیات نخواهد داشت. (دیوانی، ۱۴۱۲، ص ۱۹/ شراره، ۱۴۱۶، ص ۶۱)

با ملاحظه آثار کسانی که در آیات قرآن دچار توهم تناقض شده‌اند، معلوم می‌شود که اغلب آنان تنها به تحلیل سطحی محتویات قرآن اکتفا نموده‌اند و حتی به تقطیع و جداسازی آیات از سیاق خود برای رسیدن به هدف خود دریغ ننموده‌اند و به روش درست تفسیر آیات توجه نداشته‌اند. آیت الله خوئی در این باره می‌نویسد: لکن بیشتر مفسران و غیر آنان در معانی آیات کریمه، تأمل کافی انجام نداده؛ از این رو، توهم نموده‌اند که میان بیشتر آیات تنافی وجود دارد. (خوئی، ۱۴۱۸، ص ۲۸۵)

روش صحیح تفسیر بر دو پایه استوار است؛ پایه اول، اتخاذ مبنای صحیح در تفسیر است. مفسر در این قسمت، باید نسبت به مبانی مربوط به متن قرآن، مانند: معناداری، فصاحت و بلاغت الفاظ و جملات متن، تعدد معانی آیات، تحریف‌ناپذیری و عدم تفکیک موضوعی مطالب قرآن، موضعی درست اتخاذ نماید. همچنین، مفسر باید نسبت به مبانی مربوط به صاحب قرآن (خدا) و آورنده آن (پیامبر اکرم) و نیز مبانی مرتبط به فهم، مانند: امکان فهم، ضابطه‌مند بودن فهم و واقع‌نمایی فهم و مبانی مربوط به مفسر، مبنای صحیحی برگزیند.

پایه دوم تفسیر، در نظر گرفتن قرائن و قواعد تفسیر مانند در نظر گرفتن مفاهیم کلمات در زمان نزول و قواعد ادبیات عرب است. علاوه بر موارد فوق، مفسر باید علوم مورد نیاز، شرایط و ملکات لازم برای تفسیر را به دست آورد تا بتواند تفسیری نزدیک به واقع ارائه دهد. با بررسی آثار افرادی که قرآن مجید را هدف اعتراض‌های غیر وارد قرار داده و ادعای اختلاف در آیات دارند، متوجه می‌شویم که ادعای آنها از سه حال خارج نیست:

(۱) برخی بدون شرایط لازم برای تفسیر، سراغ قرآن می‌روند و بدون تدبیر نسبت به ساحت مقدس قرآن سخن می‌گویند، لذا بدفهمی آنان موجب توهم تناقض در آیات قرآن می‌شود.

(۲) گروهی در قرآن تدبیر می‌کنند و با مراجعه به تفاسیر یا بدون مراجعه به آنها تا حدودی نسبت به حقانیت قرآن آگاه می‌شوند، ولی تعصب آنان جلوی تشخیص حق را می‌گیرد. بدیهی است که هر جا تعصب در کار باشد اگر هزاران دلیل بر حقانیت امری ارائه شود، مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت.

(۳) گروه دیگر با عناد و غرض‌ورزی سراغ قرآن می‌روند. هدف آنان در اصل فهم قرآن نیست؛ بلکه اثبات اختلاف و تعارض در آن است و برای این منظور به هرگونه مغالطه و

سفسطه دست می‌زنند. این دسته، حق را بخوبی می‌شناسند، ولی در مقام معارضه و مقابله با آن برمی‌آیند چنان که می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ (و آنها را از روی ستم و سرکشی انکار کردند در حالی که دل‌هایشان بدان‌ها یقین داشت). (نمل / ۱۴)

تقسیمات آیات موهم اختلاف و تناقض

مفسران تفسیر ترتیبی قرآن، و برخی کتب مستقل در زمینه پاسخ به گمانه اختلاف آیات، بدون تقسیم آیات موهم تناقض به ترتیب سور و آیات قرآن، هر جا به آیه‌ای برخورد نموده‌اند که موهم اختلاف با آیه دیگری بوده بدان پاسخ داده‌اند.^۱ برخی دیگر از نویسندگان، آیات را بر اساس موضوع (توحید، عدل، نبوت، معاد و...) تقسیم نموده و به آن پاسخ داده‌اند.^۲ روش دیگر در دسته بندی آیات موهم اختلاف، تقسیم آن بر دو بخش آیات موهم اختلاف و ناسازگاری ساختاری (شکلی) و آیات موهم اختلاف محتوایی است.

از معایب هر سه شیوه و نوع تقسیم‌بندی این است که اولاً، پاسخ خیلی از آیات موهم تناقض، تکراری می‌شود؛ زیرا ممکن است چندین پرسش و آیه موهم تناقض یک پاسخ داشته باشد و مفسر همان پاسخ را در چند جا توضیح داده و تکرار نماید. ثانیاً، هیچ یک از روش‌های بالا، معیار و ملاک مشخصی برای پاسخ به آیات موهم تناقض به دست نمی‌دهند تا اگر شبهه مشابه دیگری برای فرد به وجود آمد، خودش بتواند با معیار داده شده، پاسخ را بیابد. به نظر می‌رسد اگر تقسیم بر اساس سبب و علت توهم اختلاف باشد بهتر است؛ زیرا: اولاً، مخاطب با علت به وجود آمدن شبهه آشنا می‌شود. ثانیاً، روش و شیوه پاسخ به شبهات را یاد می‌گیرد و اگر در آینده با شبهه جدیدی برخورد نمود، می‌تواند بدان پاسخ دهد. ثالثاً، با ریشه‌یابی و نوع‌بندی شبهات با یک پاسخ، همه شبهات مشابه و هم نوع آن پاسخ می‌یابد و نیازی به تکرار پاسخ در موارد مشابه نیست.

چنان که پیش از این توضیح دادیم، اسباب توهم تناقض در آیات قرآن بر محور عدم تنقیح مبانی مربوط به متن، آورنده قرآن و عدم رعایت روش صحیح فهم خلاصه می‌شود.

۱. به عنوان نمونه یکی از کتب مستقل در این زمینه کتاب «تفسیر اسئلة القرآن المجید و اجوبتها» از محمد بن ابی بکر بن عبد القادر رازی (م. ۶۶۶ ق) است که حدود ۱۳۰۰ پرسش را که شامل آیات موهم تناقض نیز می‌شود، به ترتیب سوره‌ها پاسخ داده است.
 ۲. به عنوان نمونه، کتاب «متشابه القرآن و مختلفه» تألیف ابن شهر آشوب مازندرانی، بر اساس موضوعاتی چون توحید، صفات، عدل، تنزیه، معاد و غیر آن مرتب شده است.

راه جمع میان آیات به ظاهر ناسازگار

آیه ۸۲ نساء، به صراحت راه پی بردن به عدم اختلاف در این کتاب آسمانی را تدبیر در آیات قرآن طرح کرده است. علامه طباطبایی می نویسد: «آیه شریفه، مردم را به تدبیر در آیات قرآنی ترغیب می کند تا در احکام، مواعظ، حکم، و قصص قرآن به دقت بیندیشند. آنگاه، شرایط و ظروف نزول آیات را از نظر مکی یا مدنی بودن، محکم یا متشابه بودن، و نیز از دیگر جهات، مورد مطالعه قرار دهند، تا بر آنان مسلّم و قطعی شود که میان آیات قرآن اختلافی وجود ندارد. هر آیه ای دیگر را تأیید می کند...». (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۸۰)

گرچه راه پی بردن به عدم اختلاف میان آیات یا پاسخ دادن به آیات به ظاهر دارای اختلاف، تدبیر در آیات قرآن است؛ ولی اعمال تدبیر مورد نظر در آیه، نیازمند شفاف سازی این مفهوم و تعیین روش و قواعدی مبتنی بر بدیهیات عقلی، مسلمات شرعی و ارتکازات عقلایی است که از آن با عنوان روش یا قواعد تفسیر یاد می شود.

تفسیر یک آیه، دارای مراحل است که برخی مقلّم بر برخی دیگر است و در هر مرحله قاعده ای مطرح است. آن مراحل به ترتیب منطقی عبارتند از: ۱- در نظر گرفتن قرائت صحیح آیه؛ ۲- توجه به ریشه واژگان آیه؛ ۳- در نظر گرفتن هیأت و صورت واژگان؛ ۴- در نظر گرفتن هیئت ترکیبی عبارات؛ ۵- در نظر گرفتن مفاهیم کلمات در زمان نزول؛ ۶- استفاده از قراین؛ قراین در دو بخش قابل طرح است: الف- قراین لفظی (سیاق، آیات دیگر قرآن و روایات)؛ ب- قراین غیر لفظی در دو بخش قراین غیر لفظی پیوسته (فضای نزول، ویژگی گوینده، ویژگی مخاطب، ویژگی موضوع سخن، مقام سخن، لحن کلام، قراین عقلی) و قرینه غیر لفظی ناپیوسته (اجماع و ضرورت دینی) ۷- در نظر گرفتن دلالت های مختلف کلام و به کار بستن آنها.

با بررسی آیات موهم تناقض، می توان ادعا کرد که هر یک از آیات یاد شده ذیل یکی از قواعد، پاسخ صحیحی می یابد و شبهه اختلاف و تناقض برطرف می شود. برای این منظور دو مرحله پیشنهاد می شود:

مرحله اول: شناسایی علت توهّم اختلاف است. پیش از پاسخ دادن به شبهه اختلاف در آیات، در این مرحله بایستی مشخص نمود که علت توهّم اختلاف در دو آیه، در نظر نگرفتن کدام یک از قواعد است.

مرحله دوم: پاسخ دادن به شبهه بر اساس قاعده یاد شده است. به عنوان مثال اگر در مرحله

نخست معلوم شد که توهم کننده ریشه یکی از واژگان آیه را درست درک ننموده و معنایی برداشت نموده که موجب توهم تناقض آیه با آیه دیگر شده است، با بیان ریشه صحیح واژه یاد شده، آیه معنای صحیحی می‌یابد و شبهه برطرف می‌شود. بنابراین، ابتدا علت توهم اختلاف شناسایی می‌شود، سپس با استفاده از قواعد و قرائن، به تفسیر صحیح آیه پرداخته می‌شود که با این شیوه، آیاتی که به ظاهر دارای اختلاف است، تفسیر درست آن نمایان و اختلاف ظاهری مرتفع می‌شود.

البته ممکن است در برخورد اولیه با شبهه به علت توهم اختلاف و این که در نظر نگرفتن کدام قاعده موجب توهم اختلاف شده است، نتوان پی برد که در این صورت با استفاده از مراحل و قواعد با ترتیبی که ذکر شد، به تفسیر صحیح آیه اقدام می‌شود که با این روش آیه تفسیر صحیحی می‌یابد و اختلاف برطرف می‌شود.

چنانکه پیش از این گفتیم، بهترین نوع تقسیم در پاسخ‌گویی به آیات به ظاهر متناقض، تقسیم بر اساس علت و سبب توهم اختلاف است به این صورت که ذیل هر یک از قواعد تفسیر، آیات به ظاهر متناقضی را که به علت در نظر نگرفتن آن قاعده، ایهام تناقض دارد، بیان و پاسخ می‌دهیم.

پرداختن به هر کدام از قواعد تفسیر و بیان گمانه اختلاف و تناقضی که از در نظر نگرفتن آن قاعده به وجود آمده است، خارج از هدف این مقاله است، ولی از آنجایی که به نظر نگارنده تنها راه پی بردن به عدم اختلاف میان آیات، تفسیر روشمند آیات است، لازم است به نمونه‌هایی از قواعد تفسیری که عدم رعایت آن موجب توهم تناقض میان آیات شده و به کارگیری آن باعث حل تعارض ظاهری می‌شود، اشاره کنیم.

در این قسمت در ضمن بیان برخی قواعد تفسیر به بیان برخی شبهات و آیات موهوم اختلاف می‌پردازیم. شایان ذکر است که پاسخ‌هایی که به شبهات و آیات موهوم تناقض داده می‌شود، بر اساس یکی از قواعد تفسیری و به صورت اجمالی است و ممکن است جواب‌هایی دیگری نیز با توجه به قواعد دیگر تفسیر وجود داشته باشد، ولی چون هدف این مقاله، بیان پاسخ تفصیلی آیات موهوم اختلاف نیست به بیان یکی از پاسخ‌ها بسنده می‌کنیم.

برخی قواعد تفسیری و حل اختلاف ظاهری آیات

الف) در نظر گرفتن مفهوم واژگان

در زبان عربی، همانند هر زبان دیگر، کلام از واژگان تشکیل می‌شود و برای شناخت معنای کلام لازم است مفهوم واژگان آن شناسایی شود. قرآن کریم نیز، از واژگان گوناگونی تشکیل شده است که برخی از اقسام آن این گونه است: در یک تقسیم‌بندی، واژگان آن یا عربی است و یا از واژه‌های غیر عربی (معرّب) است که در عربی داخل شده است. در صورت نخست واژگان قرآن یا از لغات قبیله قریش است یا از لغات قبایل دیگر (مختلف)، در تقسیم‌بندی دیگر، واژگان قرآن یا از واژگانی است که دارای معانی متعدّد، اعم از حقیقی و مجازی است و یا وحدت معنا دارد و در صورتی که وحدت معنا داشته باشد یا یک مصداق دارد و یا در عین وحدت معنا، دارای چندین مصداق متفاوت است. در دسته‌بندی سوّم، واژگان آن یا از لغاتی است که به مرور زمان معنای اولیّه خود را حفظ نموده است و یا معنای اولیّه را از دست داده و یک معنای جدیدی به خود گرفته است. و در تقسیم دیگر، برخی واژه‌های آن در اثر کثرت استعمال در معنای خاصی به صورت حقیقت قرآنی درآمده که حمل آن بر معنای دیگر نیازمند قرینه است و یا اینگونه نیست. با توجه به اقسام یاد شده لازم است مفسّر، قبل از تفسیر آیه واژگان دخیل را از غیر دخیل، معنای حقیقی را از معنای مجازی و ارتکازی و نیز حقیقت قرآنی را بشناسد. همچنین واژگان قرآن از حروف، اسماء و افعال تشکیل شده است و هر یک از کلمات یاد شده ممکن است معنای خاصی داشته باشد که تا درست شناخته نشود، نمی‌توان کلام را درست معنا کرد. بر این اساس، مفسّر باید از مفاهیم واژگان قرآن کریم نیز - اعم از حروف، اسماء و افعال - آگاهی داشته باشد تا بتواند آیه را به درستی تفسیر نماید چنان که در روایتی، زندیقی از امیر المؤمنین علی (ع) پرسید: آیه ﴿فَالْيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا﴾ (اعراف / ۵۱) و ﴿سُورًا اللَّهُ فَتَسِيَهُمْ﴾ (توبه / ۶۷) متناقض با آیه ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ (مریم / ۶۴) است؛ زیرا آیات نخست از نسیان پروردگار سخن می‌گویند و آیه اخیر از عدم نسیان؟ حضرت پاسخ دادند: «نسیان در پروردگار به معنای ندادن پاداش (معنای مجازی) است که به منزله فراموش کردن از خیر است و مقصود از آیه اوّل و دوّم که نسیان را نسبت به پروردگار اثبات می‌کند به معنای ثواب ندادن است. یعنی خداوند در آخرت به کافران ثواب نمی‌دهد؛ زیرا آنان در دنیا پروردگار خویش را اطاعت ننموده و از یاد بردند، ولی در آیه سوّم که نسیان را از پروردگار نفی می‌کند نسیان به معنای حقیقی (غفلت و فراموشی) است. یعنی

خدای متعال فراموش نمی‌کند و غافل نمی‌شود؛ بلکه حفیظ و علیم است. در ادامه، آن حضرت به کلام عرب استشهاد می‌فرماید که عرب وقتی می‌گوید «قَدْ نَسِينَا فُلَانًا فَلَا يَذْكُرُنَا» به این معناست فلانی ما را در امور خیر یاد نمی‌کند». (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۲۶۰)

همانگونه که توجه به این قاعده، موجب تفسیر درست آیات است، به همان اندازه بی‌توجهی به این قاعده، موجب به وجود آمدن خطا در برداشت از آیات و توهّم تعارض میان آیات می‌شود که در ذیل به نقد و بررسی نمونه‌هایی از گمانه اختلاف و تعارض که از بی‌توجهی به این قاعده به وجود آمده است می‌پردازیم.

شبهه ۱. برخی ذیل عنوان «تناقض‌های داخلی تازی‌نامه» ادعا کرده است که بر اساس آیه ۵۶ سوره زاریات ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، جن و انسان فقط برای پرستش خدا بوجود آمده‌اند، ولی بر اساس آیه ۱۷۹ سوره اعراف ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ﴾ بسیاری از آنها برای جهنم ساخته شده‌اند و این دو آیه با هم اختلاف و تعارض دارند. (Arash Bikhoda، ۱۳۸۷، سایت <http://zandiq.com>، ص ۱۲، شبهه شماره ۵۰)

نقد و بررسی: در ادبیات عرب هر یک از حروف دارای یک یا چندین معنای متعدّد است که با استفاده از قراین می‌توان به معنای آن در جایگاهی که قرار گرفته است، پی برد. حرف «لام» دارای انواع زیادی است که هر یک، معنای مخصوص به خود را داراست. (ابن هشام انصاری، ۱۴۰۴، صص ۲۰۷-۲۳۷) بر اساس قراین موجود، در آیه و با توجه به معانی که برای «لام» در ادبیات بیان شده است، معلوم می‌شود که «لام» در آیه نخست به معنای تعلیل و بیان غرض است و معنای آیه این است که هدف از خلقت جن و انس عبادت پروردگار است. (طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۲۴۳) ولی «لام» در «لِجَهَنَّمَ» در آیه دوم به معنای گشتن (صیوررت) است و لام عاقبت (مآل و سرانجام) نامیده می‌شود و به این معناست که آنان را آفریدم ولی سرانجام مصیرشان با کفر و سوء اختیار به جهنم ختم شد. مانند ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾؛ (پس خاندان فرعون او را برگرفتند تا سرانجام آنان را دشمنی و [مایه] اندوهی باشد). (قصص / ۸) آیه شریفه بیان می‌کند که خاندان فرعون، حضرت موسی (ع) را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن جان آنان و مایه اندوهشان گشت. مقصود آیه این نیست که هدف و غرض آنان از گرفتن حضرت موسی (ع) پیدا کردن دشمن و مایه اندوه برای خودشان بود؛ زیرا هدف آنان به قرینه آیه بعدی این بود که نور چشم و فرزند آنان باشد یا نفعی عاید آنان

شود، چنان که می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنُ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَكَدًّا﴾ (قصص / ۹) (همسر فرعون گفت: (این نوزاد) روشنی چشمی برای من و برای توست! او را نکشید، امید است که برای ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی برگزینیم). (طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۷۷۲)

این که «لام» به معنای عاقبت و سرانجام (صیوررت)، باشد اختصاص به آیات قرآن ندارد؛ بلکه در ادبیات عرب نیز سابقه داشته و شواهد زیادی یافت می‌شود، مانند این قول شاعر که گوید: «فَأَمَّ سِمَاكِ فَلَ تَجَزَعِي، فَلِلْمَوْتِ مَا تَلِدُ الْوَالِدَةَ»: ای ام‌سماک، شیون مکن که هر چه مادر بزاید، سرانجامش مرگ است. (طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۷۷۲)

چنانکه در حدیث نورانی حضرت امیر مؤمنان (ع) آمده است: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَكَ يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَ اجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ» (خداوند متعال فرشته‌ای دارد که هر روز ندا می‌دهد: بزایید برای مرگ و فراهم آورید برای از بین رفتن و بسازید برای خراب شدن). (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۲)

«لام» در «للموت»، «للفناء» و «للخراب» برای بیان غایت و سرانجام است.

شبهه ۲. طبق ادعای یکی از سایت‌ها، عامل نابودی قوم ثمود در یک آیه «طاغیه» بیان شده است ﴿فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ﴾ (الحاقه / ۵) و در آیه دیگر «صاعقه» عنوان شده است، چنان که می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (و اما قوم ثمود، را هدایت کردیم، ولی آنها کوری [گمراهی] را بر هدایت ترجیح دادند، پس آنها را به کیفر گناہانی که کسب می‌کردند، صاعقه عذاب ذلت‌آور و خفت‌بار فرا گرفت). (فصلت / ۱۷) در آیه دیگر، تأکید می‌کند که قوم ثمود همانند قوم عاد با صاعقه هلاک شده‌اند: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ﴾ (پس اگر روی برتافتند بگو: شما را از صاعقه‌ای مانند صاعقه (قوم) عاد و ثمود بیم دادم). (فصلت / ۱۳) در حالی که طاغیه غیر از صاعقه است و این دو آیه با هم منافات دارند. (یوسف امین، ۱۳۸۷، سایت www.geocities.com/hidayatalmouslimoun، ص ۶۳، شبهه شماره ۱۴۹)

نقد و بررسی: واژه «طاغیه»، اسم فاعل از ریشه «طغی» است. طغی به معنای تجاوز از حد و «طاغیه» یا مصدر و به معنای طغیان کردن یا اسم فاعل و به معنای طغیان کننده است.

واژه «صاعقه» در کتب لغت از ریشه «صعق» که در اصل به معنای صوت شدید حیواناتی مانند گاو و الاغ است گرفته شده (فراهیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۲۸/ ابن فارس، ۱۳۸۷، ص ۵۲۹) و سپس در هر صدای شدید که قابل تحمل نباشد و موجب بی‌هوشی یا مرگ باشد، به کار رفته است. از این جهت، به صدای تولید شده از جرقه‌ای که از برخورد پاره‌ای ابر با زمین ایجاد می‌شود، «صاعقه» اطلاق می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۲۸/ فیومی، ۱۴۱۴، ص ۳۴۰/ ابن فارس، ۱۳۸۷، ص ۵۲۹) که نوعاً موجب بی‌هوشی، هلاکت و مرگ است. سپس، در معنا توسعه داده شده و به هر چیزی که موجب هلاکت شود، صاعقه اطلاق شده است (طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۹) و طبق گفتهٔ راغب اصفهانی صاعقه به معنای صوت شدید است که در سه شکل آتش یا عذاب یا مرگ آشکار می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶، ص ۴۸۴) با توجه به معنای لغوی صاعقه معلوم می‌شود که صاعقه یک معنای خاص دارد و آن برق عظیم آتشی است که از آسمان فرود آید و یک معنای عامی دارد که شامل هر امر هلاک کننده‌ای می‌شود.

در مورد واژه «طاغیه» دو احتمال وجود دارد:

۱- «طاغیه» مصدر و به معنای طغیان نمودن بوده و وصف قوم ثمود است. در این صورت، آیه به وسیلهٔ هلاکت قوم ثمود اشاره ندارد؛ بلکه سبب هلاکت آنان را بیان می‌دارد و آیه به این معنا است که قوم ثمود به سبب طغیان نمودنشان هلاک شدند. (طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۱۰، ص ۵۱۶) چنان که در سورهٔ شمس آیه ۱۱ می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾. بنابراین، تناقضی میان طاغیه و صاعقه وجود ندارد.

۲- «طاغیه» اسم فاعل و به معنای طغیانگر است و آیهٔ شریفه به بیان وصف عذاب و وسیلهٔ هلاکت قوم ثمود اشاره دارد و معنای آیه این است که ثمود به وسیلهٔ یک امر طغیان‌گر هلاک شدند، البته این وجه با سیاق آیات بعدی مناسب‌تر است؛ زیرا آیات بعد، در مقام بیان وسیلهٔ هلاکت اقوام دیگر است. (الحاقه/ ۶) پس آیه مورد بحث نیز باید در مقام بیان وسیلهٔ هلاکت قوم ثمود باشد. در نتیجه، کلمهٔ «طاغیه» صفت عذاب است، نه صفت قوم ثمود (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج ۱۹، ص ۳۹۳) و آیه بیان می‌دارد که وسیلهٔ هلاکت قوم ثمود امری طغیان‌گر بوده است. البته به کمک آیات دیگر از جمله آیهٔ فصلت که وسیلهٔ هلاکت آنان را صاعقه بیان داشته است، امر طغیان‌گر قابل انطباق بر صاعقه است. یعنی قوم ثمود با صاعقه طغیان‌گر هلاک

شدند که در این صورت نیز طاغیه با صاعقه منافات ندارد؛ زیرا صاعقه اشاره به وسیله هلاکت قوم ثمود و طاغیه اشاره به ویژگی و شدت عذاب آنان دارد.

ب) در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن به عنوان قرینه لفظی ناپیوسته

سیره عقلا در فهم سخن هر گوینده و نویسنده‌ای این است که از سخنان دیگر وی، برای رفع ابهام و ابهام آن کمک می‌گیرند، به ویژه این که اگر صاحب سخن از کسانی باشد که مطالب مربوط به یک موضوع را متفرق و در زمان‌های مختلف بیان می‌کند. حتی اگر در سخن وی ابهام و اجمالی نباشد و احتمال داده شود که در سخنان دیگر او، قید، قرینه، مخصص یا مبینی باشد که به فهم بهتر آن، کمک کند، بررسی و استفاده سخنان دیگر او را لازم می‌دانند. (بابائی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۱۹۲) آیات مربوط به موضوعات مختلف در سوره‌های قرآن کریم پراکنده است. قرآن صریحاً از وجود محکم و مشابه و ضرورت ارجاع متشابهات به محکومات برای روشن شدن مقصود از آن سخن به میان آورده و این نیز بر ضرورت رجوع به آیات دیگر برای فهم آیات دلالت دارد.

در روایات نیز بر بهره‌گیری از آیات در فهم درست و کامل‌تر آیات قرآن تأکید شده است. در روایتی از امیر مؤمنان علی (ع) به قرینه بودن آیات در تفسیر اشاره شده است؛ «كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطَفُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يُنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» (این کتاب خدا است که بدان بینش می‌یابید، و با آن سخن می‌گویید و به وسیله آن می‌شنوید. [کتابی است که] هر قسمتی از آن، از قسمت دیگر سخن می‌گوید، و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد). (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳، ص ۱۹۲)

بر اساس روایات، قرآن مجموعه به هم پیوسته‌ای است که برخی از آیات آن، مرتبط با آیات دیگر و هم موضوع هستند، به گونه‌ای که برخی از برخی دیگر سخن گفته و گواه بر آن است. بنابراین، با مراجعه و تدبیر در مجموع آیاتی که این ویژگی را دارند، می‌توان آیه‌ای را گواه بر آیه دیگر و قرینه فهم آیه دیگر قرار داد. از این رو، آیات قرآن را باید به صورت مجموعی در نظر گرفت و با مقایسه و مقابله میان آیات به اختلاف ظاهری پاسخ داد. بنابراین، نباید به حاصل معنایی که از یک آیه به دست می‌آید بدون مراجعه، دقت و اجتهاد در آیات دیگر مرتبط با آن اکتفا نمود. (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۷۶)

با ملاحظه آیاتی که ادعای اختلاف در آن شده است، به این نتیجه می‌رسیم که در موارد زیادی ادعا کننده به این قاعده توجه ننموده است. برای نمونه به دو شبهه بسنده می‌کنیم:

شبهه ۱. گفته‌اند قرآن کریم از یک سو در آیات فراوانی (۲۰ آیه) هدایت نمودن را از خداوند نفی می‌کند، از جمله در چهار آیه می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛ (و خداوند کافران را هدایت نمی‌کند). (بقره / ۲۶۴؛ مائده / ۶۷؛ توبه / ۳۷؛ نحل / ۱۰۷) در پنج آیه می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛ (و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند). (مائده / ۱۰۸؛ بقره / ۲۴؛ توبه / ۸۰؛ صف / ۵؛ منافقون / ۶) و از سوی دیگر، در آیات فراوانی (۳۲ آیه) اضلال و گمراه نمودن را به خداوند نسبت داده است، از جمله در آیه ۲۶ سوره بقره می‌فرماید: ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا﴾؛ (بسیاری را بدان گمراه می‌کند و بسیاری را بدان هدایت می‌نماید). و در سوره نساء آیه ۸۸ می‌فرماید: ﴿أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾؛ (آیا می‌خواهید آن را که خدا گمراه کرده است راه نمایید؟ و هر که را خدا گمراه کند هرگز راهی برای او نیابی). از سوی سوم در آیات فراوانی (۵۲ آیه) هدایت را به خداوند نسبت می‌دهد. در نتیجه در قرآن تعارض وجود دارد؛ زیرا اثبات هدایت و نفی هدایت با یکدیگر منافات دارند. (ر.ک: یوسف امین، ۱۳۸۷، شبهه شماره ۵۶، ص ۲۴ از سایت www.geocities.com/hidayatalmouslimoun)

نقد و بررسی: پیش از بیان پاسخ شبهه، لازم است معنای هدایت و مقصود از هدایت الهی و ارتباط آن با مشیت روشن شود.

هدایت به معنای دلالت و راهنمایی است (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۵۳۳ / فیروزآبادی، ۱۴۱۲، ص ۵۸۵ / راغب اصفهانی، ۱۴۱۶، ص ۸۳۵ / طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۰۳) هدایت خداوند به معنای راهنمایی الهی به وسیله اسبابی است که خودش خلق می‌کند. این اسباب ممکن است در وجود فرد هدایت شونده به ودیعت نهاده شود و خداوند با این وسیله وی را به سوی کمال و هدفی که برایش تعیین نموده راهنمایی نماید و فرد با استفاده از آن اسباب به مطلوب خویش برسد و ممکن است با نشان دادن راه یا هدف توسط خداوند و با ارسال پیامبران باشد. بر اساس این گفته، هدایت الهی دو گونه است: هدایت تکوینی و هدایت تشریحی. هدایت تکوینی به همه امور تکوینی تعلق می‌گیرد، و در همه موجودات وجود دارد چنان که می‌فرماید: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ (پروردگار ما کسی است که به

هر چیزی آفرینش آن را داد و سپس راهنمایی نمود. (طه / ۵۰) و نیز می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾؛ (آن کس که آفرید و راست و درست نمود. و آن کس که اندازه‌ای قرار داد پس هدایت نمود.) (اعلیٰ / ۳) قسم دوّم هدایت تشریحی است که در رابطه با امور تشریحی، مانند اعمال صالح است که با اوامر و نواهی الهی رابطه دارد. این قسم هدایت دو گونه است: اولیٰ ارائه و نشان دادن راه رسیدن به مقصود است که آیه سوّم سوره انسان به آن اشاره دارد ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (همانا او را به راه راست راهنمایی کردیم یا سپاسگزار باشد و یا ناسپاس) و دوّمی ایصال، رساندن و همراهی فرد هدایت شونده تا مقصد است، چنان که در مورد پیامبران الهی قرآن می‌فرماید: ﴿وَوَجَّيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (و آنان را برگزیدیم و به راهی راست راه نمودیم. این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد بدان راهنمایی می‌کند.) (انعام / ۸۷) (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج ۷، ص ۳۴۷)

این که آیات فراوانی هدایت و ضلالت را وابسته به مشیت الهی دانسته و فرموده است: ﴿مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (خدا هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد بر راه راست قرار می‌دهد) (انعام / ۳۹) به این معنا است که خداوند متعال، در این عالم اسبابی قرار داده است و بر اساس آن اسباب کار می‌کند و مشیت پروردگار در عالم تشریح و تکوین بر طبق نظام سبب و مسبب و علت و معلول است. وجود هدایت و عدم آن وابسته به وجود اسباب و علل هدایت و عدم آن است و خداوند حادثه‌ای را ایجاد می‌کند که مقتضی آن موجود و موانع وجود آن مفقود باشد. خداوند کسی را هدایت می‌کند که اسباب هدایت در وی فراهم باشد و آن شخص تقاضای هدایت داشته باشد، اما کسی که خودش از هدایت اعراض نماید و با فسق، فجور، کفر و عناد راه خود را منحرف نماید، از هوای نفس خویش پیروی نماید و با حق دشمنی نموده و تکبر داشته باشد و خدا را استهزا کند به دلیل نبودن اسباب هدایت، خداوند وی را از سعادت ابدی و هدایت محروم می‌نماید. (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج ۷، ص ۳۱۳). از این رو، در آیاتی که هدایت نمودن را از خدا نفی نموده یا گمراه ساختن را به خداوند نسبت داده است، نسبت به همه افراد انسانی نیست ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ﴾ (توبه / ۱۱۵)؛ بلکه نسبت به کسانی است که نه تنها تقاضای هدایت نداشتند، بلکه اسباب ضلالت و گمراهی را در خویش فراهم نموده؛ به کفر، فسق، ظلم و

اسراف رو آورده‌اند. به عنوان نمونه می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ﴾ (غافر / ۷۴)، ﴿يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾ (ابراهیم / ۲۷)، ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ (بقره / ۲۶)، ﴿يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ﴾ (غافر / ۳۴). از آیات یاد شده استفاده می‌شود که خداوند تنها کسانی را که با سوء اختیار خود از مسیر فطرت برمی‌گردند هدایت نمی‌کند و گمراه می‌کند. در واقع افراد یاد شده گمراه بوده‌اند و تعبیر گمراه می‌کند به این معنا است که در گمراهی رها می‌کند یا با قطع رحمت و توفیق آنان را عقاب می‌کند و گرنه گمراه نمودن کسی که گمراه است تحصیل حاصل خواهد بود.

از بیانات بالا و مجموع آیات قرآن استفاده می‌شود که هدایت ابتدایی و برای همه افراد کار پیامبران (به صورت ارائه طریق) و کار خدا (به صورت ایصال به مطلوب) است چنان که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ (و همانا تو (مردم را) به سوی راهی راست هدایت می‌کنی). (شوری / ۵۲) و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (قصص / ۵۶)؛ (همانا تو نتوانی هر که را دوست داری هدایت کنی؛ بلکه خداست که هر که را خواهد راه می‌نماید). ولی اضلال و گمراه نمودن در هیچ آیه‌ای به طور مستقیم به خداوند نسبت داده نشده مگر این که پیش از آن از ظلم، کفر و تکذیب و مانند آن سخن گفته باشد، چنان که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛ (پس چون [از حق] بگشتند و کجروی کردند خدا هم دل‌هایشان را بگردانید و کج ساخت و خدا گروه فاسقان را هدایت ننماید). (صف / ۵) و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُعْزِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ﴾؛ (همانا کسانی که کافر شدند و ستم کردند خدا بر آن نیست که آنها را بیامرزد و نه آنکه به راهی (راست) هدایت نماید). (نساء / ۱۶۸) در همه این موارد، کفر، فسق، ظلم و یا اسراف خود فرد، عامل گمراهی فرد بوده است.

شبهه ۲. قرآن کریم از یک سو از زبان پیامبر (ص) اعلام می‌دارد که آن حضرت، علم غیب نمی‌داند: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾؛ (بگو: من شما را نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا نزد من است و نه غیب می‌دانم). (أنعام / ۵۰؛ هود / ۳۱) و از سوی دیگر، علم غیب را برای آن حضرت اثبات می‌کند، از جمله می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾ (این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم). (هود / ۴۹) این دو گروه از آیات با هم

تناقض دارند؛ زیرا آن حضرت یا علم غیب می دانست یا نمی دانست. (یوسف امین، ۱۳۸۷، شبهه شماره ۱۴۳، ص ۶۱ از سایت www.geocities.com/hidayatalmoulimoun)
نقد و بررسی: شبهه یاد شده، همانند شبهه پیشین از بی توجهی به آیات دیگر قرآن در تفسیر یک آیه نشأت گرفته است. اگر آیات به صورت مجموعی در نظر گرفته شود و برخی مفسر برخی دیگر قرار داده شود، هیچ گونه تناقضی نخواهند داشت.

علاوه بر دو دسته آیاتی که در شبهه آمده است، دو قسم آیه دیگر نیز در زمینه علم غیب وجود دارد. برخی آیات علم غیب را منحصر در خدای متعال دانسته است، از جمله می فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ (انعام / ۵۹) «مفتاح» یا جمع «مفتاح» (با کسره میم) به معنای کلید است و یا جمع «مفتاح» (با فتحه میم) و به معنای خزینه است. بنابراین، مراد از «مفتاح غیب»، کلیدهای غیب یا گنجینه های غیب است و کسی جز خدای یکتا بر آن آگاه نیست. (طبرسی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۴۸۰) و در آیه دیگر از آگاه نمودن پیامبران از غیب سخن گفته و فرموده است: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾ [خداوند] دانای غیب است، پس کسی را بر غیب خود آگاه نسازد، مگر آن را که به پیامبری پسندد و برگزیند. (جن / ۲۶ - ۲۷) «عَالِمُ الْغَيْبِ» خبر مبتدای محذوف است یعنی «هو عالم الغیب» یعنی تنها خداوند بر غیب آگاهی دارد و احدی را بر غیب خود آگاه نمی کند، مگر کسی که خدا از او خشنود باشد که عبارت است از پیامبر. از آیه استفاده می شود که خدای متعال هر پیامبری را که بخواهد به هر مقدار از غیب مخصوص به خود آگاه می سازد.

اگر این آیه را با آیاتی که علم غیب را منحصر در خدای متعال می دانست ضمیمه کنیم، این نتیجه به دست می آید که علم غیب بالاصاله از آن خداست، ولی علم غیب بالتبع (به تبع تعلیم الهی) اختصاص به خداوند ندارد؛ بلکه در اختیار پیامبران نیز قرار داده شده است. در نتیجه، مقصود از آیاتی که علم غیب را از پیامبران نفی می کند علم غیب بالاصاله است و مقصود آیاتی که آن را اثبات می کند علم غیب بالتبع و با واسطه تعلیم الهی است. بنابراین، هیچ گونه منافاتی میان آیات وجود ندارد. (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج ۲۰، ص ۵۳)

نظیر همین شبهه در مورد آیات شفاعت نیز وجود دارد که قرآن کریم از یک سو شفاعت را منحصر در خداوند قرار می دهد: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾ (زمر / ۴۴) و از سوی دیگر آن را برای عده ای محفوظ می داند: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾ (انبیاء / ۲۷) یا برخی آیات، شفاعت در روز قیامت را نفی می کند مانند: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا، وَلَا

يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»؛ (و از روزی پروا کنید و بترسید که کسی به کار کسی نیاید و از او شفاعتی پذیرفته نشود) (بقره / ۴۸) و برخی دیگر آن را اثبات می‌کند، مانند: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (و کسانی که اینان به جای خدا می‌خوانند، مالک هیچ شفاعتی نخواهند بود، مگر آن کسانی که شهادت به حق دهند در حالی که می‌دانند) (زخرف / ۸۶) (Bikhoda, ۱۳۸۷، ر.ک: سایت <http://zandiq.com>، ص ۱۳، شبهه شماره ۱۲) با کنار هم قرار دادن آیات در موضوع شفاعت، به این نتیجه می‌رسیم که آیات نافی شفاعت، شفاعت از نوع استقلالی و بدون ضابطه را نفی می‌کند و آیاتی که آن را اثبات می‌نمایند، شفاعت با اذن و اجازه خداوند و دارای ضابطه است.

روش نادرست در جمع آیات به ظاهر دارای اختلاف

از سخن برخی قرآن پژوهان، چنین برمی‌آید که وجود تعارض را در آیات قرآن پذیرفته‌اند و در جمع میان آیات متعارض، اموری مشابه مرجحاتی را که در جمع میان روایات متعارض گفته شده است، مطرح کرده‌اند. سیوطی به نقل از ابواسحاق اسفراینی می‌نویسد: «اگر دو آیه با هم تعارض داشتند و امکان جمع میان آن دو نبود، بر اساس ترتیب نزول، هر یک را که ابتدا نازل شده بود رها می‌کنیم و منسوخ به حساب می‌آوریم و اگر علم به تقدّم زمانی یکی بر دیگری نداشتیم و اجماع بر عمل به یکی از دو آیه بود، از اجماع علم به ناسخ پیدا می‌شود. یعنی آیه‌ای که بدان عمل می‌شود ناسخ است». (سیوطی، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۸۲/ ابیاری، ۱۴۰۵، ج ۲، صص ۱۹۱-۱۹۸) سیوطی نیز با آنکه کلام الهی را منزّه از تعارض می‌داند می‌نویسد: «بیان ذلك الجمع بين الاحاديث المتعارضة». (سیوطی، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۷۳) از این سخن چنین برمی‌آید که وی در آیات موهّم تعارض برخوردار می‌ماند روایات متعارض دارد. زرکشی نیز مرجحاتی به عنوان وجه جمع میان آیات متعارض ذکر می‌کند و آن را به شش وجه می‌رساند، مانند: تقدیم مکی بر مدنی، تقدیم آیه‌ای که بیانگر غالب احوال مدینه است بر خبری که در آن حکم بر غالب احوال مکه است و تقدیم مستقل در حکم بر غیر مستقل در آن و ...

نقد و بررسی

آیات قرآن با روایات در همه امور یکسان و قابل قیاس نیستند. اگر در روایات متعارض از نصوص علاجیه استفاده می‌شود، دلیلی نداریم که در آیات به ظاهر متعارض نیز با نصوص

علاجیه حلّ تعارض کنیم؛ زیرا همه آیات قرآن، قطعی الصدور است ولی همه روایات این گونه نیستند. با این توضیح که روایات صادر شده از نبی اکرم (ص) بر اساس آیات قرآن، منشأ الهی دارد ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛ (و از هوای نفس سخن نمی گوید. نیست این مگر وحیی که به او فرستاده می شود). (نجم / ۳-۴) از این رو، نباید هیچگونه اختلاف و تناقضی در روایات صادر شده از معصومان (علیهم السلام) مشاهده شود، ولی از آنجایی که گاهی اوقات روایاتی به دروغ به پیامبر اعظم (ص) و ائمه (علیهم السلام) نسبت داده شده است و یا برخی روایات از روی تقیّه صادر شده است، در چنین روایاتی، احیاناً تعارض دیده می شود. اگر مخالفت میان دو روایت تبیینی و به اصطلاح از نوع تعارض مستقر باشد که جمع دلالی امکان ندارد، نصوص علاجیه به عنوان معیار بازشناسی روایت صحیح از ناصحیح معرفی شده است، ولی همه آیات قرآن قطعی الصدورند و این گونه نیست که کسی بتواند آیه ای به دروغ به آیات اضافه کند یا آیه ای به صورت تقیّه صادر شده باشد. از این رو، آیات قرآن قابل قیاس با روایات نخواهد بود. بنابراین، در قرآن اصلاً تعارض مستقر وجود ندارد نه این که تعارض را پذیرفته دنبال وجه جمع بگردیم.

نتیجه گیری:

طرح شبهات فراوان نسبت به وجه اعجاز قرآن در هماهنگی و عدم اختلاف، پاسخگویی به آنها را در قالب یک دسته بندی منطقی و هدفدار همراه با بیان ریشه توهم اختلاف، ضروری می نماید. با ملاحظه ادعای تناقض در آیات و موارد متعدّد آن، روشن می شود که انگیزه مدعیان تناقضات یکسان نبوده و برخی به انگیزه فهم قرآن و برخی دیگر با انگیزه اسلام ستیزی به این کار اقدام کرده اند. صرف نظر از انگیزه به وجود آمدن توهم اختلاف، علّتی که موجب شده عدّه ای توهم کنند در آیات قرآن اختلاف وجود دارد، در نظر نگرفتن مبانی و قواعد صحیح در تفسیر آیات قرآن است.

در زمینه آیات موهم اختلاف، دسته بندی های مختلفی صورت گرفته است که برخی بر اساس موضوعات عقاید، احکام و اخلاق و برخی نیز بر اساس اقسام اختلاف لفظی (آیات موهم تناقض ادبی، تفاوت مراتب فصاحت و بلاغت و نظم) و محتوایی آن را تقسیم نموده اند که به نظر نویسنده، تقسیم بر اساس سبب و علّت توهم اختلاف روش بهتری است؛ زیرا: الف) مخاطب با علّت به وجود آمدن شبهه آشنا می شود؛

ب) توان پاسخ‌گویی به شبهات را یاد می‌گیرد؛
ج) با یک پاسخ، برای شبهات مشابه و هم نوع آن، پاسخ می‌یابد و نیازی به تکرار پاسخ در موارد مشابه نیست.

روش صحیح در پاسخ دادن به آیات موهم اختلاف در قرآن، شناسایی علت توهم اختلاف (در نظر نگرفتن یکی از قواعد تفسیر) و پاسخ دادن به شبهه بر اساس قاعده یاد شده است. علاوه بر این باید دانست که همه آیات قرآن، قطعی الصدورند، ولی همه روایات این‌گونه نیستند. از این رو، در آیات قرآن تعارض مستقر امکان تحقق ندارد. بنابراین، بیان مرجحات در جمع میان آیات به ظاهر متعارض که در سخن برخی از قرآن پژوهان دیده می‌شود، به معنای پذیرش وجود تعارض در آیات قرآن و سخنی بدون دلیل است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم؛ ترجمه: جلال الدین مینوی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۱ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: انتشارات الهادی، ۱۳۷۹ ش.
۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ *متشابه القرآن و مختلفه*؛ قم: بیدار، ۱۴۱۰ ق.
 ۲. _____؛ *مناقب آل ابی طالب*، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.
 ۳. ابن فارس، احمد؛ *ترتیب مقایس اللغة*؛ ترتیب و تنقیح: سعید رضا علی عسکری و حیدر مسجدی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷ ش.
 ۴. ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم؛ *تأویل مشکل القرآن*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۱ ق.
 ۵. ابن هشام انصاری، جمال الدین؛ *معنی اللیب عن کتب الاعاریب*؛ قم: انتشارات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۴ ق.
 ۶. ایباری، ابراهیم؛ *الموسوعة القرآنیة*؛ بی جا: مؤسسه سجل العرب، ۱۴۰۵ ق.
 ۷. بابائی، علی اکبر و دیگران؛ *روش شناسی تفسیر قرآن*؛ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ ش.
 ۸. باقلانی، ابوبکر محمد بن الطیب (م. ۴۰۳ ق)؛ *الانتصار للقرآن*؛ بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۲۲ ق.
 ۹. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ *الصحاح*؛ ج ۴، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ق.
 ۱۰. خوئی، سید ابوالقاسم؛ *البیان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۳، قم: دارالثقلین، ۱۴۱۸ ق.
 ۱۱. دیوانی، طه؛ «مقاله حول دعوی التناقض بین نصوص القرآن: تاریخها و دوافعها»؛ مجله رساله القرآن، شماره ۷، رمضان ۱۴۱۲ ق.
 ۱۲. رازی، محمد بن ابی بکر بن عبد القادر؛ *تفسیر اسئله القرآن المجید و اجوبتها*؛ ج ۵، قم: مهر، بی تا.
 ۱۳. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین؛ *مفردات الفاظ القرآن*؛ با تحقیق: صفوان عدنان داوودی، بیروت: دار الشامیه، ۱۴۱۶ ق.
 ۱۴. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ *البرهان فی علوم القرآن*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.
 ۱۵. سیوطی، جلال الدین؛ *الاتقان فی علوم القرآن*؛ قم: منشورات الشریف رضی و...، بی تا.
 ۱۶. _____؛ *معتزک الاقران، فی اعجاز القرآن*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۸ م.
 ۱۷. شاکر، محمد کاظم؛ *قرآن در آینه پژوهش*؛ مقالات علمی - پژوهشی فارغ التحصیلان دکتری تخصصی (Ph.D)، تهران: هستی نما، ۱۳۸۱ ش.
 ۱۸. شراره، عبدالجبار؛ *بجوت فی القرآن الکریم (نظرات جدیدة)*؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
 ۱۹. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی؛ *التوحید*؛ با مقدمه علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ ق.
 ۲۰. طباطبائی، محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ ق.
 ۲۱. _____؛ *اعجاز قرآن*؛ تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۲ ش.

۲۲. طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب؛ *الاحتجاج*؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
۲۴. عمری، محمد امین؛ *تیجان البیان فی مشکلات القرآن*؛ تحقیق: حسن مظفر الرزوی، بغداد: جامعة الموصل، ۱۹۸۵ م.
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ *ترتیب کتاب العین*؛ قم: انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ ق.
۲۶. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب؛ *القاموس المحیط*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق.
۲۷. فیومی، احمد بن محمد؛ *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*؛ ج ۲، قم: دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۲۹. مجلسی، محمد باقر؛ *بحار الانوار*؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶ ق.
۳۰. محمد متولی، شعراوی؛ *معجزة القرآن الکریم*؛ بیروت: دار العوده، ۱۹۸۹ م.
۳۱. معرفت، محمد هادی؛ *شبهات و ردود حول القرآن الکریم*؛ قم: مؤسسه التمهید، ۱۴۲۳ ق.
۳۲. همدانی، عبدالجبار ابن احمد؛ *المعنی فی ابواب التوحید و العدل*؛ جزء ۱۵ و ۱۶، قاهره: دار الکتب، ۱۳۸۰ ق.
۳۳. عبدالله یوسف امین؛ «صفحة کلام الحق فی الرد علی الاسلام»؛ www.geocities.com/hidayatالموسلمون.
۳۴. Arash Bikhoda؛ *تناقض های داخلی تازی نامه*؛ دشواری های قرآن، <http://zandiq.com>.